

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

در راه که می‌آمدم با خودم فکر کردم راجع به چه مسئله با دوستان صحبت کنم؟ گفتم شاید اگر این مجلس، مجلس سوال و جواب و پاسخ باشد شاید بهتر باشد و هر سوالی در هر زمینه‌ای، راجع به مسائل خانوادگی و مسائل سلوکی، مسائل علمی البته غیر از مسائل فقهی که خب آن بحثش جدا است حتی اگر هم مسئله فقهی هست که به درد عموم

می‌خورد، علی کل حال تا جایی که وقت اقتضا می‌کند مسئله یا مشکلی اگر در ذهن هست این مطرح شود تا این که اگر مطالبی در ذهن هست این مطالب به صورت شفاف صحبت شود اما قبل از این که به این مسائل پرسش و پاسخ پردازم مناسب می‌بینم یک چند دقیقه‌ای راجع به ملاک عقل و ملاک سایر فرق و سایر مکاتب یک صحبت اجمالی داشته باشیم

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: یا علی اذا رأیت امر الناس یتقربون الی بارئهم بأنواع البرّ تقرب الیه بعقلک فتسبقه<sup>۱</sup> ای علی وقتی که نگاه می‌کنی می‌بینی مردم با انواع کارهای ظاهر، نوافل، امورات مستحبی، عبادات، انفاق و اعمال ظاهری به سوی پروردگار خود تقرب می‌جویند تو با عقل خود به سمت او حرکت کن و راه او را بیما، از آنها پیشی خواهی گرفت. با توجه به این که کارهایی را که انسان انجام

---

۱. الوافی، ص ۱۰۲: ورد عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم: یا علی إذا تقربَ إلی خالقهم بأنواع البرِّ فتقرب أنت إلیه بالعقل حتی تسبقهم.

می‌دهد این کارها تمام از نقطه نظر صحت و بطلان و از نقطه نظر ارزش و ضد ارزش، تابع نیت و مقاصد است یعنی ممکن است شخصی عملی را انجام بدهد نیت او نیت غیر صالحی باشد و در ظاهر این عمل عمل مناسبی است، این عمل هیچ ارزشی در پیشگاه پروردگار و در مزار سنجش پیش ملائکه پروردگار ندارد چون باطن باطن صحیح و سالم نیست باطن باطن معیب است خراب است.

بنابراین عمل انسان در صورتی می‌تواند مقرّب باشد که با موازین تطبیق کند بعضی‌ها دارای جار و جنجال و سر و صدا هستند ظهورشان خیلی خوب است بیا و بروی آنها خیلی خوب است داد و بیداد آنها خیلی خوب است نمودشان در اجتماع خیلی خوب است مردم تعجب می‌کنند! به به چقدر

این

شخص فعالی است! چقدر دارد کار می کند!

چقدر دارد زحمت می کشد! چقدر دارد به تلاش می افتد زندگی را این طور می کند منزلش را در اختیار قرار می دهد امکاناتش را در اختیار قرار می دهد ولی ممکن است آن باطن و آن حقیقت و آن نفس خیلی با عمل ظاهر تطبیق نکند و در این جا آن چه که برای انسان مهم است او عبارت است از ملاک. این که این عملی که دارد انجام می شود روی چه ملاکی است و این شخص که دارد این عمل را انجام میدهد بر اساس چه ملاکی دارد انجام می دهد؟ آیا واقعا به کنه مسئله رسیده؟ بر همه زوایا اشراف پیدا کرده یا نه؟

بینید در جریان مشروطه مسئله مسئله خیلی مهمی بود بزرگان از شیعه و از فقها و از مراجع مانند مرحوم آخوند خراسانی مرحوم آخوند ملا صالح مازندرانی و همین طور مرحوم شیخ فضل الله نوری در اوایل کار اینها به دنبال مشروطه بودند دیگر و تعقیب می کردند این مسائل را، همه را پیگیری می کردند ولی مطلب این بود که آیا آنها که به دنبال

این مطالب بودند آیا از آن بینش و بصیرت کافی که در پشت این قضیه چه مسائلی دارد می‌گذرد، نسبت به این هم برخوردار بودند؟ آیا احساس می‌کردند که یک دستی، دست استعمار، دارد این قضایا را می‌گرداند و این جریانات را به وجود می‌آورد و با برنامه‌های حساب شده و دینی، خیلی عجیب است! در جریان مشروطه تمام برنامه‌های اغفال‌کننده، مسائل دینی بود دیگر. ظلم از یک طرف روشن، اجرای عدالت واضح، تعدی که بر مردم از طرف حکام قاجار می‌شد این تعدی روشن بود واضح بود. اما صحبت در این جا این بود که چه کسی برای مردم ایران دل می‌سوزاند؟ انگلیس دارد دل می‌سوزاند؟ روس دارد دل می‌سوزاند؟ هزار سال می‌خواهد نسوزاند! شما چه کاره هستید که دارید برای ایران و مردم تکلیف تعیین می‌کنید؟ قاجاریه ظلم می‌کند به شما چه مربوط است؟ بله؟

این بندگان خدا با تمام سرمایه علمی و با تمام استعدادات و با تمام موقعیت و شؤن اجتماعی به این مطلب پی‌نبردند و در دام انگلیس و ایادی استعمار

گرفتار شدند و مردم را هم گرفتار کردند! التفات می‌کنید! وقتی که جریان به نحوی پیش رفت همه مردم قیام کردند از یک طرف کی آمد و از کی آمد و باقرخان و ستارخان و سایر افراد آمدند و پیش بردند و به مطلب رسیدند مرحوم شیخ فضل الله نوری را بر سر دار کردند چون مخالفت کرد، تازه آخوند خراسانی شصتیش خبردار شد که عجب کلاهی سرش رفته! چقدر مسئله دقیق و چقدر حساس و چقدر ظریف جلو آمدند و بزرگترین مرجع شیعه را گول زدند آخوند خراسان بزرگترین مرجع شیعه بود، گول زدند و وقتی متوجه شد که گول خورده و خلاصه دیگر کار از کار گذشته، اعلان جهاد کرد بر علیه استعمار و با افراد حرکت کرد از

نجف که بیاید ایران، در کوفه در قهوه او سم ریختند و فردا هم ایشان از دنیا رفت. متوجه شدند قهوه چی او، جاسوس انگلیسی بوده و تمام شد. تقی زاده‌ها آمدند و زمام کار را به دست گرفتند و مطلب را تمام کردند. کی این جا باخت و چه کسی در این جا بُرد؟ آن کسی که ماوراء این اعمال و ماوراء این افعال ظاهر و روزنامه‌ها و نوشته جات و اینها، در ماوراء آن دست پنهان می‌دید

مرحوم سید مرتضی کشمیری یکی از آن افراد بود گفتند شما جزو کدام طرف هستید؟ مشروطه خواه یا آزادی خواه هستید؟ ایشان گفت ما نه جزو این هستیم و نه جزو آن و بعد گفت یک عده گرگ و حیوان به جان هم افتادند به عنوان دین و طرفداری از دین و مردم را دارند این وسط له می‌کنند التفات کردید! در جریان مشروطه به خوبی مشخص شد که هدایت جامعه باید به دست فردی باشد که متصل به غیب باشد این مسئله در آن جا به خوبی مشخص شد و الا در غیر این صورت قطعا در دام شیاطین بدون هیچ شکی و بدون هیچ شبهه‌ای این مسئله

گرفتار است همان طوری که مرحوم آقا رضوان الله علیه بارها می فرمودند که وارد شدن در این مسائل بدون اتکا به امام زمان علیه السلام یا ولی حی که در زیر سایه امام زمان علیه السلام است و بر اوضاع اشراف دارد و بر قضایا اشراف دارد، غیر از هلاکت چیزی نیست بارها می فرمودند. چرا؟ چون تشخیص ما محدود است تشخیص ما در یک حدّ مشخص است ما نمی توانیم بر آن مسائل و مصالح کلی بخواهیم حرکت کنیم.

مردم فقط نگاه به ظاهر می کنند مردم فقط نگاه به اعمال می کنند مردم فقط نگاه به تسبیح می کنند مردم فقط نگاه به آثار سجده [در] پیشانی می کنند اما در این که این چقدر از عقل و فهم دینی برخوردار هست، نسبت به این ها مردم اطلاع ندارند و دقیقا شیطان از همین راه وارد می شود یعنی درست از همان جایی وارد می شود که در آن جا جای لغزش جای خطر و جای انحراف است از جایی وارد می شود که جای ورود او است از جایی وارد می شود که راه برای او باز است از تنها نقطه ای که نمی تواند



وارد شود و راه بر او بسته است راه عقل است. لذا آن چه را که ما در روایات در کلمات بزرگان داریم البته این را هم باید عرض کنیم منظور از عقل عبارت است از آن نور و آن هدایت باطن و آن قوه تشخیصی که خداوند متعال آن قوه تشخیص را برای هر شخصی قرار داده است و به همان مقدار [و] به اندازه همان کیفیت هم از او مواخذه می کند و طبق روایتی که از معصوم علیه السلام نقل شده است به همان مقدار عقل به او پاداش خیر و به همان مقدار عقل او را مورد عتاب و خطاب قرار می دهد نه این عقول ظاهری که عقول دنیوی است و مکر و حيله و فریب است اینها عقل نیست عقل عبارت است از تشخیص بین حق و بین باطل.



در زمان پیغمبر از هیمن راه وارد شد اصحابی که دور پیغمبر بودند این اصحاب فقط می آمدند می نشستند و کلمات پیغمبر را می نوشتند بعد از رسول خدا مردم نگاه می کردند می دیدند اینها افرادی بودند که در زمان پیغمبر بودند احادیث می نوشتند ابوهریره یکی از این افراد بود، می نشست و خبرها می نوشت طبعا مورد اعتماد است دیگر، این کسی که هر روز دارد در مسجد پیغمبر می آید تمام خطبه های پیغمبر را می نویسد این همه با پیغمبر رفت و آمد دارد مورد اعتماد است! نه! مورد اعتماد نیست. این فقط یک قلمی است که بر روی کاغذ می رود اما در دل او چه می گذرد این را هم شما اطلاع دارید؟ ابی بکر با پیغمبر آمد، آمد مدینه، پیغمبر ابوبکر را با خود در غار [بُرد] و بعد [به] مدینه آورد الان یکی از مسائلی که اهل سنت مطرح می کنند این است که می گویند ابوبکر یار غار پیغمبر است. خب یار غار پیغمبر باشد چه دلیلی است بر این که شخص خوبی است؟ اگر شخص خوبی نبود پیغمبر او را با خودش نمی آورد، این چه دلیلی است؟ آیا واقعا عقل

می تواند این را به عنوان یک دلیل تلقی کند؟ التفات می کنید! چون پیغمبر ابی بکر را ... شاید ابوبکر را آورده که از شرش در مکه در امان باشد! چرا این طرف قضیه را نمی گوید؟

آن مطالبی که ما بعد از زمان مرحوم آقا به آن مسائل مبتلا شدیم همین جا بود یعنی یک ظهوراتی داشت یک جریاناتی بود که از نقطه نظر وجهه ظاهر و خصوصیات که مردم و عوام می توانستند به آن خصوصیات تکیه کنند موارد قابل توجهی بود ولی وقتی که قضیه در مزمار عقل و ملاکات قرار می گرفت در آن مسئله می دیدیم که نه! جا جای تعجب است جا جای صحبت است جا جای بحث است بله؟ جا جای بحث است. فلان شخص این طور لباس می پوشد پس معلوم می شود روش او درست است! می بینید؟ فلان شخص این جور عمامه به سر می گذارد پس معلوم می شود راه او درست است! ببینید چه مسائلی ...؟ فلان شخص این جور نعلین می پوشد پس معلوم می شود!..... فلان شخص این جور عمل می کند!..... هیچ وقت ما

نیامدیم ببینیم که ملاک برای متابعت چه بود؟ آیا ملاک برای متابعت درازی لحيه و عمامه است؟ این ملاک است برای تبعیت؟ اگر این طور است خوب هر فردی می‌آید ریشش را طویل می‌کند عمامه اش را بزرگ می‌کند خصوصياتی که می‌تواند جاذب باشد آن خصوصيات را می‌تواند انجام بدهد و شما می‌بینید که به همین مطالب، یک عده، اینها گرایش پیدا می‌کنند. به همین مسائل یک عده دل می‌بندند دهها بار در زمان مرحوم آقا رضوان الله علیه از طرف ایشان این مسائل مطرح شد که در راه سلوک و در راه خدا، خواب و مکاشفه نمی‌تواند دلیل راه باشد چرا؟ به جهت این که همان طور که

انسان به واسطه خواب بر بعضی از مسائل  
عالم برزخ و مثال و حقایق نفس الامری اطلاع پیدا  
می‌کند به همین کیفیت ممکن است نفس به  
واسطه صورتگری و صورت سازی خود، آن منویات  
را در قالب صورت برای انسان به نمایش بگذارد و  
تشخیص بین حق و باطل لازم است. مایز باید باشد  
فارق باید باشد قوه مشخصه باید باشد تا بین حق و  
بین باطل برای افراد روشن بشود و هر کسی  
نمی‌تواند این مطلب را انجام بدهد هر کسی  
نمی‌تواند این مطلب را به دست بیاورد

یک روز یکی از رفقا، یکی از رفقای سابق  
مرحوم آقا، بسیار مرد نازنینی است چندی پیش ما را  
دید و گفت فلان کس راجع به ما و شما و کس دیگر  
یک مطلبی گفته، گفتم چه گفته؟ گفت گفته من سه  
نفر را سیاه می‌بینم حرفهای ایشان را سیاه می‌بینم  
یکی پسر آقا که شما باشی و یکی شما و فرزندت!  
گفتم راجع به من که درست می‌گوید ولی شما چرا؟  
ما اوضاعمان خراب است و از وضع خودمان خبر  
داریم ولی شما دیگر چرا؟ التفات می‌کنید؟ بعد

همین شخص که همین حرف را می‌زند بعد از یک مدتی به یک قضیه‌ای مبتلا می‌شود یک آبروریزی که دیگر خب ...! این مال چیست قضیه؟ این که می‌گوید من سیاه می‌بینم راست می‌گوید نه این که دورغ بخواهد بگوید واقعا سیاه می‌بیند ولی آیا واقعا آن چه را که می‌بیند؟ همین است یا دلش دارد می‌بیند؟

در زمان رسول خدا یک روز حضرت نشسته بودند و یک شخصی آمد از کنار حضرت گذشت و گفت یا رسول الله! چقدر زیبایی! من به زیبایی تو اصلاً ندیدم انسان از دیدن تو سیر نمی‌شود انسان از دیدن تو هیچ وقت دل‌سرد نمی‌شود حضرت فرمودند راست می‌گویی. پس از مدتی یک شخصی آمد و گفت یا رسول الله چرا اینقدر زشتی؟ چرا این قدر بدقیافه هستی؟ چرا اینقدر قبض هستی؟ کریه هستی؟ حضرت فرمودند راست می‌گویی درست است همین‌طور است. بعد شخصی در آن جا بود و از حضرت سوال کرد که این دو جواب متفاوت از چه بود؟ حضرت فرمود هر دو راست می‌گویند من

آینه هستم و آینه فقط چهره‌رائی را می‌نمایاند. اولی آمد خودش را در من دید نفسش پاک بود پاک دید خودش را در من دید و زیبا دید آن هم چون نفس خبیثی بود نفسش مگدر بود وقتی چشمش به من افتاد خودش را دید چون من صاف هستم همان نفس او را به او برگرداندم و او مرا کریه دید راست می‌گوید. هر دوی اینها نیامدند خلاف آن چه را که دیدند بگویند، هر دو دیدند و واقعا هم دیدند ولی صحبت در این است که کدام یک از این دو دیدن با واقع منطبق است؟

شیطان می‌آید از همین راه وارد می‌شود یعنی می‌آید و صورتها را در انسان تغییر می‌دهد وضعیت انسان را از یک مرتبه به مرحله دیگر برمی‌گرداند آن وقت این مسکین هم که نمی‌تواند تشخیص بدهد



خیال می‌کند آن چه را که دیده حق است و واقعیت است. این جا است که ما نیاز به ملاک داریم نیاز به مبنا داریم نیاز به این داریم که این مسئله ای که مشاهده شده این مسئله مورد ارزیابی قرار بگیرد. بارها و بارها شده که من خدمت رفقا و دوستان عرض کردم به هر صورتی که می‌بینید نمی‌توانید عمل کنید و به هر چیزی که مشاهده می‌کنید نمی‌توانید به او استدلال کنید و به او احتجاج کنید لعلاً این که این صورتی که مشاهده شده این صورت صورت رحمانی نبوده.

چندی پیش یک مسئله‌ای اتفاق افتاد مسئله‌ای که شیطان در آن قضیه عجیب و عجیب وارد شده بود صورت ائمه در آن مسئله مشهود بود صورت پنج تن در آن قضایا مشهود بود دستوراتی که داده می‌شد دستورات بعضی دستورات درستی بود بعضی دستورات نادرستی بود افراد به آن فرد مثلاً در ذهنش این طور تصور می‌شد مسئله حق است مطلب درست است وقتی که صحبت می‌شد من باشک و تردید به این مطالب نگاه می‌کردم یک

مرتبہ یک قضیہ‌ای مثلاً آن شخص آمد برای من نقل کرد گفتم این شیطان است! گفت از کجا شما [می‌گویید؟] مسئله از این قرار بود که گویا در صورت مثلاً امیرالمؤمنین علیہ السلام فرموده بودند به من امیرالمؤمنین نگویند به من علی بن ابیطالب بگویند و این را به عنوان تواضع تلقی می‌کرد! گفتم این شیطان است [! گفت] چطور این حرف را شما می‌زنید؟ گفتم امیرالمؤمنین علیہ السلام خودش هم حتی نمی‌تواند بگوید که به من امیرالمؤمنین نگویند این لقبی است که پیغمبر به او داده و مکلف است که این لقب را افشا کند نه اخفا، پس این که این شخص آمده گفته به من امیرالمؤمنین نگویند این شیطان است! این شخص گفت نه! خواسته تواضع کند! گفتم همین است که گفتم. یک مرتبہ قضایا رو شد البتہ خدا لطف کرد فلان و مسائلی می‌خواست انجام بشود و بعد مشخص شد برای همین شخص چون شخص صافی است چون شخص چیزی است مشخص شد تمام این قضایا ہمہ شیطانی بوده. از اول تا آخر، ہشت تای آن درست است نہمی می‌زند،

نه تا را درست می گوید برای این که دهمی را بزند!  
التفات می کنید چقدر مسئله دقیق است؟ حالا کی  
می تواند تشخیص بدهد؟ نه این که من تشخیص  
بدهم ما کی هستیم؟ شیطان از ما خیلی زرنگتر است  
خیلی هم واردتر است! نه! من هم یک فرد عادی  
هستم یک فرد معمولی هستم ولی چون ملاک در  
دست هست ملاک را بزرگان فرمودند در روایات  
بیان شده است انسان اطلاع دارد خدا هم می آید برای  
انسان روشن می کند خدا می آید برای انسان مسئله را  
واضح می کند

حتی می آید از نفس خود انسان برای انسان  
خبر می آورد! دیگر از این بالاتر؟ آن هم می بیند  
درست است پس باید امام باشد پس باید این ملک  
باشد فرض کنید که ملائکه باشد چون دیگر از این

مسئله واضح‌تر که نیست، از دل انسان می‌آورد در حالی که شیطان از نفس انسان اطلاع دارد به خصوصیات فکر شیطان مسلط است اینها را به کار می‌گیرد برای آن مورد دهم، برای آن که آن مورد دهم را بیاید بزند. حالا متوجه شدید چقدر راه دقیق است و چقدر حساس است و به چیزی نمی‌شود اعتماد کرد و به چیزی نمی‌شود وثوق کرد چون راههایی را که او طی می‌کند این راهها راههای یک قسم و دو قسم که نیست به عدد هر شخص و به مقدار هر نفس و به کمیت هر فرد و افراد، شیطان دست دارد شیطان احاطه دارد هر کدام را طبق خودش و طبق آن چه را که از قوایی که آن قوا را برای اغوا و برای اضلال به کار می‌برد طبق او می‌آید و انجام می‌دهد.

پیغمبر به امیرالمؤمنین می‌فرمایند به کارهای ظاهر توجه نکن به اعمال ظاهر خیلی توجه نکنید نمی‌خواهم بگویم به عبادات انسان نباید برسد، نخیر! به عبادات باید رسید به نوافل باید رسید به اذکار باید رسید ولی هدف فقط انجام افعال و انجام عبادات و بیشتر پرداختن به اینها نباید باشد مقصد

باید فهمیدن باشد مقصد باید رسیدن به مطلب باشد، مقصد این است.

مرحوم آقا به یکی از خویشاوندان خودشان دستوری داده بود بعد من یک روز شنیدم که این شخص می گوید که اخوی به ما فرض کنید که این مقدار دستور داده ولی من می بینم که حال خوب است سه برابر انجام می دهم گفتم باباجان این جا این حرفها نیست باید هر چیزی حساب شده باشد دقیق باشد سه برابر انجام می دهم یعنی چه؟ مگر خودشان نمی توانستند به تو بگویند؟ آن وقت این شخص از کار و کاسبی می زد و می نشست در منزل و ذکر می گفت! این سلوک نیست. سلوک یعنی تمام مراتب تکلیف را در هر مرتبه انجام بدهد از نقطه نظر کسب و کار بتواند به کارش برسد به نحوی که بتواند امرار معاش کند از نقطه نظر رسیدن به مسائل داخلی و خانوادگی و پرداختن به اولاد و پرداختن به زن و فرزند و پرداختن به شوهر...، بتواند تمام اینها را یک به یک انجام بدهد و کم نگذارد اگر کم بگذارد این در جای دیگر اثر می گذارد، از نقطه نظر پرداختن

به مسائل شخصی از نقطه نظر پرداختن به مسائل عمومی، تمام اینها باید یک به یک دقیق باشد.

مرحوم آقا رضوان الله علیه بسیار شخص

دقیق بودند حتی در رشته خودشان که مهندسی فنی

بود ضرب المثل بودند در بین افراد که چقدر شخص

دقیقی است. یک روز یکی از دوستان داشت یک

چوب لباسی را در دیوار جا می زد و دگر کرد و

می خواست جا بزند ایشان آمدند من آن جا بودم

آمدند و عمامه سبزی به سر داشتند چند سال قبل از

فوتشان، این تخته ای که جالباسی بود آمدند با

دستشان یک دست کشیدند روی پیچها گفتند این

پیچها دست را می گیرد نباید به این کیفیت باشد باید

یک جایی بیشتر از این محوطه و دایره و قطر  
این درل را بیشتر کنید که وقتی این پیچ را زدید کاملا  
داخل در آن چوب قرار بگیرد ببینید! آن وقت شما  
می‌گویید ای بابا! ولی خدا باید بیاید به این کارها  
برسد؟ ولی خدا چه ربطی به پیچ و دلرکاری دارد؟  
نه! پیچ الان باید دقیقا در جای خودش باشد اگر  
شخص این پیچ را الان به این کیفیت نبست در یک  
جایی از سلوک و حرکتش نقص وارد می‌شود، این  
است مسئله. این قدر مهم است این قدر مسئله  
حساس است آن وقت ببینید ما همین طور داریم  
بدون هیچ گونه توجه و بدون هیچ گونه التفات  
حرکت می‌کنیم. یک پا به این می‌زنیم یک پا به آن  
می‌زنیم یک حرف به این می‌زنیم یک حرف به او  
می‌زنیم یک بی‌اعتنایی به این می‌کنیم حالا دلها در  
اینجا می‌سوزد دلها در این جا شکسته می‌شود هتک  
احترام می‌شود هتک موقعیت شخص می‌شود بشود  
عیب ندارد راه خدا است! چی راه خدا است؟ راه  
خدا چیست؟ راه خدا این نیست

راه خدا عبارت است از درست حرکت

کردن، دقیق بودن، مواظب بودن، به کار خود رسیدن، به دیگران کار نداشتن. مرحوم آقا رضوان الله بارها من از ایشان شنیدم که فرمودند سالک آن قدر بدبختی و بیچارگی دارد که اگر بخواهد به مسائل خودش برسد فرصت نمی‌کند که ببیند عیب دیگری چیست؟ فرصت نمی‌کند. پس ببینید چقدر راه دقیق است و چقدر مسیر مسیر متقنی است و مسیر محکمی است. هر چیزی را باید در جای خودش انسان قرار بدهد از یک چیزی نباید کم بگذارد و به چیز دیگری نباید اضافه کند در ارتباطش باید محکم باشد همان طوری که نسبت به بعضی از مسائل باید گذشت داشته باشد نسبت به بعضی از مسائل باید محکم بایستد و نباید حرف و نقل او را باز بدارد نباید مسائل و مطالب و اظهار نظرها و سلیقه‌ها او را از واقعیات جدا کند چون برای انسان پیدا می‌شود. برای مرد برای زن پیدا می‌شود بعضی از صحبتها بعضی از چیزها موجب دلسردی می‌شود. انسان در آن چه که تشخیص می‌دهد باید بایستد این ایستادن از هر چیزی برای او مهمتر است.



آن وقت این شخص همین شخصی که این کار را انجام می‌داد این می‌آید چه می‌شود؟ خلاف می‌کند خلاف دستور بوده. شما کاسبیت را انجام نمی‌دهی زن و بچه‌ات را در عسر و حرج قرار می‌دهی آن وقت ذکر می‌گویی؟ خدا از این ذکر رضایت دارد؟ آن ذکر تو را جلو می‌برد؟ بله جلو می‌برد ولی به این سمت می‌برد! جلو می‌برد ولی به خلاف می‌برد! جلو می‌برد ولی در مسیر خلاف حق تو را حرکت می‌دهد! برای تو صوری به وجود می‌آورد برای تو مسائلی به وجود می‌آورد برای تو مکاشفاتی به وجود می‌آورد اینها همه پیشرفت است ولی مکاشفات در کجاست؟ در خلاف طریق حق است! برای تو امام زمان قلبی می‌آورد امام زمان ساختگی می‌آورد! روزی به من ایشان گفت، گفت

اگر

شخصی امام زمان را ببیند آیا دیگر باید از استاد تبعیت کند یا نه؟ گفتم اگر دستوری که امام زمان می‌دهد آن دستور خلاف دستور استاد باشد که خب آن امام زمان فایده ندارد چون اگر آن دستور همان دستور استاد باشد دیگر دوئیت در این جا چه معنا دارد و تبعیت نکرده از استاد چه معنا دارد؟ ایشان می‌آمد و امام زمان را می‌دید امام زمانی چی؟ امام زمان قلابی! امام زمان دروغی! امام زمان تخیلی! تخیلی! همه آن تخیل بود همه آن تخیل دلیلش چیست؟ حالا خدمت شما عرض می‌کنم، این ملاک را بدهم دست شما.

عروسی یکی از همشیره های ما بود ظاهرا همشیره آخر ما بود. مرحوم آقا من را فرستادند برای این که از این شخص که عموی ما هست دعوت کنیم. ما از ایشان دعوت کنیم خب مجلس عروسی میوه دارد شام دارد اما به من فرمودند فلانی برو به ایشان بگو، دأب ایشان این بود اگر در یک مجلسی او را دعوت می‌کردند همین طور کنار سفره می‌نشست و دست به غذا نمی‌زد خب این درست

است؟ صحیح نیست، ما در شرع دستور نداریم.  
نمی‌خواهی وارد مجلس نشو، عذر بیاور. آمدن و  
نشستن و دست نزدن به سفره این بی‌احترامی به  
صاحب خانه است! کجا امام زمان می‌آید یک  
همچنین حرفی بزند؟ حالا یک وقتی مال مال شبهه  
ناک است انسان یقین دارد یا حداقل شبهه ناک است  
عذر می‌آورد به نحوی یا اگر خورد عوض آن را به  
فقیر می‌دهد مقداریش را به فقیر می‌دهد صدقه  
می‌دهد رفع آن کدورت را می‌کند خب حالا صحبت  
در این است آیا سفره ای که برادر تو آقای سید  
محمدحسین طهرانی می‌اندازد علامه طهرانی  
می‌اندازد شبهه ناک است؟ آیا این سفره شبهه ناک  
است؟ ما رفتیم پیش ایشان. مرحوم آقا فرمودند به  
ایشان بگو اگر قرار است که بیایی سر سفره و  
نخوری نیا. اگر می‌آید مثل ادم بخوری، بسم الله! ما  
هم دعوت می‌کنیم ولی اگر نه! می‌خواهی بازی  
دربیاوری...!

ما هم رفتیم پیش ایشان یک مقداری هم  
خندیدیم و فلان و اینها، بالاخره مجلس انسی بود

در ضمن با بیان خیلی لطیف و ملایم بالاخره خب  
همین جور که نمی توانیم بگوییم آقا اگر نمی خوری  
نیا! این چه طرز دعوت کردن است؟ گفتیم شما  
صاحب مجلس هستید شما بزرگ هستید نمی دانم  
برکت مجلس هستید افراد به شما نگاه می کنند افراد  
می خواهند در کنار شما باشند و این حرفها. خلاصه  
این نخوردن شما گاهی برای بعضی ممکن است  
شبهه ایجاد کند که مسئله ای هست غذا شبهه ناک  
است کدورتی در غذا هست لذا از شما تقاضا  
می کنیم که چند لقمه ای به عنوان مختصر [بخورید]  
وقتی این حرف را زدم به ایشان، ایشان سرش را  
انداخت پایین رفت در فکر، حالا به حساب خودش  
متصل شده به امام زمان، حالا ما هم که خبر داریم  
قضیه چیست! بعد سر بلند کرد و گفت نخیر! اجازه  
نفرمودند!

گفتم کی اجازه نفرمود؟ گفت امام زمان!  
گفتم می توانی به امام زمان بگویی این مرتبه را زیپ  
بگیرد؟ گفتم می توانید به امام زمان تان سلام ما را  
برسانید و بگویید این مرتبه را زیپ بگیرد؟ حالا  
مرتبه های دیگر ....! ما شوخی داشتیم. یکخورده  
خودش را جمع و جور کرد و دید ما به امام زمانش  
اهانت کردیم و این که نمی شود و دید اگر چیز دیگر  
بگوید ما چیز دیگر می گوئیم و خلاصه مسئله را  
....! بعد دوباره یک فکری کرد و گفت نه! باز  
دوباره اجازه نمی دهد! گفتم نه ظاهرا این امام زمان  
با ما سر سازگاری ندارد! فلذا شما هم وقتی که این  
طور هست برای این که اذهان تشویشی پیدا نکنند  
پس بنابراین توفیق نداشتیم که خدمت شما برسیم و  
بهره مند بشویم! خیلی مؤدبانه و خیلی خوب.

ببینید فوراً این را که من الان به شما گفتم همه  
شما خندید و متوجه شدید که این قضیه قلابی است  
دورغ است! چرا؟ چون اولاً رسم ائمه بر این نبوده  
که وقتی دعوتشان می کنند بروند در جایی و از آن  
غذا نخورند، این رسم نبوده. رسم بزرگان بر این

نبوده یا اصلاً نمی پذیرفتند و مانع می آوردند یا اگر می رفتند از غذا می خوردند مگر رسول خدا نمی رفت خانه اصحاب؟ می رفت از غذای ایشان می خورد اختلاط می کرد با آنها. چه می کرد. امیرالمؤمنین مگر این طور نبود؟ یک روزی یکی از اصحاب آمد امیرالمؤمنین علیه السلام را دعوت کرد امیرالمؤمنین خیلی شوخ بود خیلی مزاح بود خیلی زیاد! به همان مقدار که جذبه و قهاریت و جلال بود به همان مقدار هم جمال داشت و مزاح بود خیلی زیاد. یک روز یکی از اصحاب امیرالمؤمنین آمد و حضرت را دعوت کرد برای منزل و حضرت فرمودند می آیم به سه شرط. شرط اول این که چیزی را بر عیالت تکلیف نکنی زحمت نیاندازی عیالت را، گفت بسیار خوب. شرط دوم این که از بیرون هم چیزی نگیری که بیاوری همین که هست در منزل همین را بیاوری. شرط سوم این که چیزی را از ما قایم نکنی! برنداری یک چیزی را قایم کنی! هر چی هست بردار بیاور خوب هم در آن مزاح بود و هم واقع. خوب بالاخره قایم کردن نداریم یعنی این کلامی است که واقعا هم

در آن حکمت است و هم بالاخره توأم با مزاح،

امیرالمؤمنین از این کلمات زیاد داشتند

خب مرام امام علیه السلام که این طور نبوده

مرام بزرگان این طور نبوده پس اگر امام زمان علیه

السلام، امام زمان نعوذ بالله، اگر شخصی در صورت

امام زمان آمد و انسان را به یک همچنین مطلبی امر

کرد انسان باید با مبانی بسنجد، هان! یا علی اذارأیت

انّ الناس یتقرب الی بانواع النوافل، این آقا این آقایان

و امثال این آقایان چه کار می کنند؟ هی بروند ذکر

بگویند، آقا جان ذکر اندازه دارد. هی نماز بخوانید

نماز اندازه دارد هر چیزی حساب دارد هی قرآن

بخوانید قرآن حساب دارد اندازه دارد شما

می خواهید با ذکر به خدا برسید ولی دستور استادت

را که می گوید این مقدار بگو کنار می گذاری آن

وقت توقع داری بررسی؟ نه! تو را از این راه می برد. آن راه تو را به امام زمان واقعی می رساند این راه تو را به امام زمان غیر واقعی و مجازی و کذب می رساند. آن وقت این امام زمان می آید تمام مشاعر تو را می گیرد تمام هوش و عقل تو را می گیرد و تمام سرمایه های خدادادی تو را در مشت خودش قرار می دهد و به هر سمتی که می خواهد می کشاند، این امام. چرا؟ چون تو خواستی با تخیل خودت بروی نخواستی با دستور عمل کنی.

در این مسائلی که برای دوستان اتفاق افتاد آن چه که مورد نظر من بود خیر اینها بود خیر شما بود مصلحت شما بود من به وضوح بعضی از مسائل را می دیدم و بعضی از دستها را می دیدم خب انسان که نمی تواند هر چیزی را بگوید سخن گفتن جایی دارد حدی دارد با اشارات اگر شخص متوجه بشود باید عمل کند ما مسئله را حتی از اشارات هم گذرانندیم دیگر تصریح کردیم هنوز که هنوز است بعضی ها کم لطفی می کنند و برای من نامه می دهند که ما را به آن وضع برگردانید، بدانند این افراد که در سلوک



پیشرفت نکردند. من تصریح کردم نسبت به این مسئله. سر خود عمل کردن بسیار خب! از تغییر این طرف به آن طرف چه چیزی نصیب من می‌شود و چه چیزی از من گرفته می‌شود؟ هان؟ چیزی نیست دیگر. ولی اگر انسان بخواهد بر اساس فکر خودش و تخیل خودش حرکت کند باید بداند که تصورات ما هم ممکن است صحیح باشد و هم ممکن است باطل باشد. شش سال از فوت مرحوم آقا گذشت در این شش سال خیلی چیزها اتفاق افتاد خیلی از سروران ما اینها را هم می‌دانند چه مطالبی اتفاق افتاد و واقعا چه گرفتاری‌ها و اوضاعی برای ما پیش آمد و با چه مطالبی ما دست به گریبان بودیم! بعد از شش سال در این سفر اخیر دو شب پیش که من به عتبه موسی علی بن موسی الرضا مشرف بودم تازه من دیدم یک عده دارند اعتراف می‌کنند که ما اشتباه کردیم! بعد از شش سال؟ بعد از این همه؟ بعد از این همه گرفتاری؟ بعد از این همه تشنج؟ بعد از این همه آبروریزی؟ هان؟ درست نیست؟

انسان باید از تجربه دیگران استفاده کند وقتی

من بعد از فوت مرحوم آقا آمدم و به زعمای قوم نصیحت کردم آنها را و گفتم از مرام و از مکتب و مبانی مرحوم آقا ما نباید خارج بشویم این حرف ما را نپذیرفتند و تصور کردند ما قبایی برای خود دوختیم و ردایی به دوش خود افکندیم ولی مقصود ما چه بود؟ مقصود ما هدایت افراد بود. مقصود ما روشن بینی افراد و راه آنها بود. اما این مسائل با چه منظری برخورد کرد؟ از مناظر غیر مناسب از مناظر غیر صحیح! فلانی برای خودش دارد دان می پاشد برای زمان دیگر. فلانی دارد افراد را چه می کند فلانی دارد افراد را دور خودش جمع می کند فلانی دارد چه می کند! تا کار به جایی رسید که همین افراد یکی از نزدیکترین نزدیکان ما پریشب به من گفت  
فلانی! برای من

مسلم شده است که گرچه خداوند تو را از یک عده جدا کرد ولی آن چه را که من دارم می بینم خدا به تو توفیق داده و یک عده افراد بافهم را رفیق تو کرده، گفتم مسئله همین طور است.

انسان اگر قرار است دو روزی در این دنیا زندگی کند اقلًا با افرادی زندگی کند و رفت و آمد کند که صرف وقت با آنها جا داشته باشد. کدام یک از شماها الان به زیارت مرحوم آقا رضوان الله در زمان حیاتشان نائل شدید؟ من خیال می کنم عده کمی از شما باشد. ولی ببیند چطور آقا الان در نفوس شما در افکار شما در بیوت شما چنگ انداخته و دست انداخته و شما را دارد می کشد و می برد اینها چیست؟ این مسئله باطن است اما در قبالش ما می بینیم که افرادی که پانزده سال روز و شب با ایشان بودند آقا حرفهایی می زنند که آدم از تعجب می ماند! پانزده سال آقا را دیدی پانزده سال با حرفهای آقا تو رفیق بودی پس کو؟ آخر پس کو؟ آن آقایی که می آید و حتی تخته روی دیوار را دست می کشد که میخس بیرون نزد! این قدر در مسائل دقیق است! چه

چیزی تو از این دقت یاد گرفتی؟ از این دقت و از این استحکام تو چه یاد گرفتی؟ حالا هی بلند شو نماز بخوان! نماز برایت فایده ندارد هی بلند شو نماز شب بخوان، فایده ندارد.

پس از کشتن و قتل سیدالشهدا علیه السلام خب یک ولوله‌ای افتاده بود در میان مردم، درواقع سیدالشهدا با این مسئله جرقه‌ای زد به باروت و جرقه‌ای زد به این احساساتی که منکوب هواها شده و عقلهایی که در زیر خروارها خاکِ جهل و نادانی، مدفون شده. حضرت آمد به اینها جرقه زد با کشتن و با شهادت خودش. مردم دیدند ما همه چیز را می‌توانیم توجیه کنیم حالا یزید یزیداست پسر معاویه است حالا فرض کنید سگ باز است حالا فرض کنید که این جوری درآمد، شرابخوار است این طور درآمد، قمارباز است شطرنج باز است حالا بر خلاف نصّ صریح، قماربازی می‌کند شطرنج بازی می‌کند میمون بازی می‌کند میمون داشت بغل تختش یک میمون گذاشته بود با میمون مأنوس بود هر کاری می‌خواهد بکند اما دیگر کشتن پسر پیغمبر

یک چیز دیگر است این را نمی‌شود دیگر توجیه کرد  
این را نمی‌شود برتابید. این دیگر مسئله نمی‌شود  
برای مردم کم کم فکر پیدا شد زمزمه پیدا شد حرف  
و نقل پیدا شد، در مجالس، مساجد، اینها، مردم،  
جاسوسها خبر می‌دادند دو دو تا چهار تا پنج تا گروه  
گروه نشستند حرف می‌زنند مخصوصا با  
افشاگری‌های حضرت سجاد علیه السلام در شام و  
کوفه و حضرت زینب سلام الله در آنجا و  
خطبه‌هایی که خواند اصلا به طور کلی اوضاع را به  
هم ریخت همه نقشه‌ها را به هم ریخت. آمدند به  
یزید خبر دادند. یزید آمد افراد را دور خودش جمع  
کرد که چکار کنیم سر مردم را گرم کنیم؟ همین قرآن  
را تکه تکه کردند به سی جزء تقسیم کردند این مال  
همان زمان



است هر جا می‌دیدند مردم دارند حرف می‌زنند یک قرآن می‌دادند بنشینید قرآن بخوانید به جای حرف زدن و بعد از شما پس می‌گیریم. بعد می‌رفتند یک جای دیگر یک جزء دیگر می‌دادند یک جای دیگر بعد پس می‌گیریم ببینیم چقدر قرآن خواندید؟ این ملت مساکین هم می‌نشستند به قرآن خواندن حالا می‌خواندند یا نمی‌خواندند

ببینید! از قرآن برای کوبیدن قرآن وارد می‌شوند از خود قرآن برای اخفاء نور قرآن وارد می‌شوند از خود قرآن از خود اسلام برای از بین رفتن اسلام وارد می‌شوند حالا شیطان هم از این سلوک برای از بین رفتن وارد می‌شود از همین سلوک وارد می‌شود هیچ وقت شیطان نمی‌آید به شما بگوید شرب خمر کنید چون میداند کسی گوش نمی‌دهد وانگهی پیدا هم نمی‌شود حالا نمی‌دانم ما که ندیدیم هیچ وقت شیطان نمی‌گوید برو دزدی کن چون می‌داند کسی انجام نمی‌دهد انجام نمی‌دهد هیچ وقت نمی‌آید به انسان بگوید بیا فلان کار خلاف ظاهر و حرام بین و روشن را بکن چون می‌بیند انسان

استیحا ش می کند وحشت می کند انجام نمی دهد،  
می آید از راهش وارد می شود. این کار را بکنیم به  
صلاح است خوب است الان این مسئله را انجام  
بدهیم این را دور خودمان جمع کنیم آن فلانی مسئله  
دار است ردش کنیم آن فلانی کدورت دارد آقا  
صریحا بعد از آقا، همین الان که الان است، سلام  
کردن کدورت می آورد ما سلام نمی کنیم! عجب!  
سلام کدورت می آورد؟ صله رحم کدورت می آورد  
نباید صله رحم کرد! خب صله رحم مال کیست؟

صله رحمی که نور می آورد صله رحمی که  
عمر را زیاد می کند صله رحمی که دست شیطان را  
قطع می کند برای چیست؟ مال چیست؟ یک روز  
یکی از شاگردان مرحوم آقا آمد پیش ایشان و گفت  
آقا پدر من کمونیست است! کمونیست! اصلا خدا  
را قبول ندارد با او چگونه رفتار کنم؟ مرحوم آقا  
فرمودند مثل یک شیعه امیرالمؤمنین بلکه بیشتر باید  
با او انجام بدهی! مثل یک شیعه امیرالمؤمنین! چرا؟  
چون پدر کلید راه است آن در باطنش هر چه هست  
خودش می داند و خدای خودش. تکلیف ما چیز



دیگری است ما باید به تکلیفمان عمل کنیم مادر  
انسان کلید راه انسان است اهانت به مادر و کوتاه  
گرفتن او حرام است و راه را می‌بندد راه را قطع  
می‌کند اهانت به پدر و دست کم گرفتن او راه را قطع  
می‌کند این حرفها را از خودم نمی‌زنم مرحوم آقا  
فرمودند راه انسان را می‌بندد آن وقت در دستور  
سلوکی بیایند بگویند صله رحم نکن! عجب! چطور  
می‌شود این طور؟ به عنوان مسیر آقا! به عنوان مکتب  
آقا! اینها افرادی هستند که عقل را کنار گذاشتند  
منطق را کنار گذاشتند منطق کنار می‌رود عقل کنار  
می‌رود علم می‌شود حجاب اکبر!



در آن نامه‌ای که من دو سال پیش نوشتم نامه سرگشاده و بعد از گذشت چهار سال، چهار سال، خب می‌گفتند ما ناسزا می‌گوییم چهار سال داریم تهمت می‌زنیم چهار سال داریم خانواده‌ها را از هم می‌پاشیم چهار سال داریم خلاف واقع می‌گوییم! بسیار خب! حالا ما می‌خواهیم یک ربع درست صحبت کنیم، یک ربع. در آن نامه سرگشاده نمی‌دانم مخدرات آن نامه را مطالعه کردند یا نه؟ در آن نامه من در دو جا اعلان مناظره کردم دیگر. البته مؤدبانه مذاکره نوشتم. خب چه شد قضیه؟ خب حالا می‌خواهیم مذاکره کنیم دیگر، می‌خواهیم مناظره کنیم دیگر، نخیر! دیگر مناظره صلاح نیست مناظره درست نیست! دشمن شاد می‌شود! عجب! تا به حال که مطلب به گوش کسی نرسیده فقط با این مذاکره و مناظره می‌خواهد برسد؟ اینها چیست؟ تمام اینها گول زدن خود است. انسان دارد خودش را گول می‌زند انسان دارد از واقعیت فرار می‌کند

دو شب پیش در همان منزل، من پیش والده بودم و صحبت کردم، مسائلی را به ایشان گفتم

مطالبی را تذکر دادم از جمله مطالبی را که من به ایشان گفتم این را به بعضی از دوستان هم امروز عرض کردم گفتم شما در این روح مجرد بخوانید ببینید مرحوم آقا رضوان الله علیه وقتی یک شخصی را پیش آقای حداد می فرستادند نمی گفتند برو حالا بعد می فهمی! برو حالا پنجاه سال دیگر می فهمی! یا همین طوری تیری در تاریکی و ظلمت رها کنند. برو امتحان کن بین با عقلت با علمت با درایت خودت بین خودت تشخیص بده من هم نمی آیم خودت برو هیچ وقت گفتند که حالا بیا بعدا می فهمی؟ حالا بیا بعدا متوجه می شوی؟ حال بیا بعدا می رسی؟ حال بیا بعدا به یقین می رسی؟ کجا و ایشان به کی گفتند؟

یکی از افراد، دوستان سابق مرحوم آقا که اسمش در روح مجرد هست مرحوم آقا به ایشان گفتند، سید بزرگواری است که در یکی از همین مساجد شمیران ظاهرا اقامه جماعت دارند و هنوز هم ایشان در قید حیات هستند بسیار مرد بزرگی است بسیار مرد نازنینی است ولی عل کل حال ایشان

از مرحوم آقای حداد سهم و نصیبی نبرد، مرحوم آقا  
به ایشان می‌گویند بلند شو برو با آقای حداد بحث  
کن. من به والده گفتم آیا این شخص مکاشفه  
داشت؟ آیا این فرد بر غیب اطلاع داشت یا نه؟ فقط  
همین علوم را داشت دیگر نه خوابی داشت نه  
مکاشفه ای داشت و نه اطلاع بر غیبی داشت و نه  
سایر مسائل. با همین علم آقا گفتند برو پیش آقای  
حداد، با همین علم. با همین درس خواندن با همین  
دروس اسلامی با همین دروس طلبگی با همین دیگر  
با همین منطق با همین که در تو هست، در مغز تو،  
بعد از والده سوال کردم، حالا یک سوال از شما  
می‌کنم اگر این شخص می‌رفت پیش آقای حداد و  
آقای حداد



را محکوم می کرد آقا چه جوابی داشتند به او بگویند؟ بالاخره دو حالت دارد دیگر، یا آقای حداد او را متوجه مسئله می کردند یا این که نه یک صحبتی فرض کنید که راجع به اسماء الهی و راجع به کیفیت نزول اسم کلی در اسم جزئی، مسائل متفاوتی هست، یا راجع به فنای ذاتی یا اعیان ثابتة یا راجع به مسئله‌ای، فرض کنید که یک بحث علمی را با آقای حداد باز می کرد، آقا گفتند برو بحث کن، اتفاقاً اگر می رفت و آقای حداد می ماندند نمی گفتند آقای آقا سید محمدحسین بفرما این هم مولایی که به ما معرفی کردی؟ نگفت؟ می گفت دیگر. چرا نگفت؟ پس معلوم است نبوده این طور.

مرحوم آقا به آقای مطهری فرمودند من خودم در آن زمان ظاهراً یازده سالم بود که آقای حداد تشریف آورده بودند ایران من شاهد بودم که آقای مطهری می آمد در همین منزل. منزلی که در خیابان آهنگ [بود.] می آمد در این جا و بعد با آقای حداد جلسه داشتند و صحبت می کردند مرحوم آقا به آقای مطهری می فرمودند در همین روح مجرد هست، به

والده گفتم گفتم به همین آقای مطهری گفتند برو  
بنشین با آقای حداد صحبت کن اصلا من هم داخل  
اتاق نمی شوم آقای حداد نیاز به کمک ندارد نیاز به  
مساعدت من ندارد خودت برو بنشین صحبت کن  
برو مسائلت را مطرح کن ایشان می رود پشت بام در  
همان اتاق. در همان اتاقی که در پشت بام هست  
می رود صحبت می کند رو می کند به آقا می گوید  
آقای سید محمد حسین این سید حیات بخش است!  
اگر می رفت صحبت می کرد با آقای حداد و ایشان  
می ماند و تکلیف چه بود؟ تمام بود دیگر کار. آقا این  
که به من معرفی کردید بنده رفتم با ایشان صحبت  
کردم این مطالب را مطرح کردم و ایشان از عهده ما  
نتوانست برآید شما می گوئید من چطور به ایشان  
مراجعه کنم؟ بعد من مطالبی را به ایشان گفتم آدمم.  
معمولا من شبها موقع خواب یک مقداری از  
روح مجرد می خوانم بعد می خوابم، به طور معمول  
پنج دقیقه ده دقیقه یک پاراگراف، زیادم نه. از تو  
قفسه روح مجرد را برداشتم آدمم رفتم در حسینه که  
آنجا استراحت کنم باز کردم همین طوری یکدفعه



این صفحه آمد که آقا به آقای مطهری گفتند که برو  
آن جا صحبت کن و هر چه ایشان گفتند خودت  
می دانی، چیز کن. خب اینها چیست؟ خودشان بیان  
کردند دیگر، خودشان راه را روشن کردند خودشان  
راه را توضیح دادند. پس اگر قرار باشد مسیری بر  
خلاف این مسیر بیاید و بخواهد مبانی آن بر خلاف  
این باشد، بیا چشمت را ببند! بیا گوشت را ببند! بیا  
زبانت را ببند! بیا هیچی نگو! بیا بعد می فهمی! این  
می شود مسیر چی؟ مسیر مسیر ابابکر نه مسیر علی!  
علی می گوید بیا بشنو، بیا مطلب را بشنو نخواستی  
نپذیر.

امام صادق علیه السلام فرمودند بیاید در  
منزلشان باز بود بیاید صحبت کنید با یهود صحبت

می کرد مکتب امام صادق مکتب بحث است  
کی امام صادق گفت عقلت را بگذار کنار؟ کی امام  
صادق گفت علمت را بگذار کنار؟ می آیند می گویند  
که علم حجاب اکبر است فلانی چون علم دارد  
علمش زیاد است این حجاب شده! گفتم اگر قرار بر  
این است تقصیر پدر من است که من را فرستاد  
حوزه، همه این بلاها مسببش پدر من است او بود که  
ما را به این حجاب اکبر مبتلا کرد و الا ما آدم ساده  
عامی جاهلی بودیم و بر اساس همان نفهمی خودمان  
و سادگی خودمان بالاخره دستمان به یک جایی بند  
می شد! تمامش تقصیر ایشان است که آمد فرستاد قم  
و [گفت] برو درس بخوان و یک ساعت از وقت  
خودت را بیکار نگذران و حتی وقتی من در مشهد  
بودم مرحوم آقا به من می فرمودند گاهی من با  
ایشان این طرف و آن طرف می رفتیم ایشان می گفتند  
وقتی من صدایت می کنم که بیایی با هم برویم اگر  
بحثی داری یا مطالعه داری به من بگو بلند نشو با من  
بیا، اگر کار نداری بیا، التفات می کنید این قدر ایشان  
بر علم و فهم دقت می کرد و تأکید داشت

در سفر مکه‌ای که در هفده سالگی من آمدم  
در خدمت مرحوم آقا و اخوی به عراق، دو جلسه  
آقای حداد با من صحبت کردند، من هفده سالم بود،  
خب شما توقعتان از یک ولی خدا از یک شخصی مثل  
آقای حداد با آن مقامات که تازه این درسها را  
نخوانده توقع چیست که با انسان صحبت کند؟ لابد  
نماز شب بخوان ذکر بگو چکار کن اصلا از این  
حرفها به من نزد تنها مطلبی که در این دو ساعت، دو  
تا یک ساعت، ایشان روی آن پافشاری می‌کرد،  
فلانی! علم خودت را ببر بالا، درسهایت [را] محکم  
بخوان، این شخصی است که خودش این درسها را  
نخوانده یک صرف میر کتاب جامع المقدمات هم  
نخوانده، در درست اتقان کن در درست احکام کن،  
در این مدت، عبارت ایشان بود البته مطالب دیگری  
کم و بیش بود ولی عمده کلمات ایشان بر درس بود.  
آیا من که الان آمدم و با همین دروس و با همین علم،  
الان دارم راه را مشخص می‌کنم این علم برای من و  
دیگران حجاب اکبر است؟ پس مقصر آنها هستند  
مقصر آن بزرگان هستند نعوذ بالله! ببینید! چطور

مبانی عرفان و مکتب عرفا را زیر سوال می‌برند؟ و  
چطور افراد را منحرف می‌کنند از آن مبنا و با چه  
عبارات فریبنده عباراتی که هر کدام مربوط به جای  
خودش است آنها را می‌آیند در جای دیگر مصرف  
می‌کنند و در جای دیگر به کار می‌برند.

مثل این که فرض کنید که به خلفای بنی امیه  
و خلفای بنی عباس امیرالمؤمنین می‌گفتند،  
نمی‌گفتند؟ می‌آمدند می‌گفتند السلام علیک یا  
امیرالمؤمنین! امیرالمؤمنین علیه السلام لقبی بود که  
پیغمبر اکرم برای شخص علی بن ابیطالب علیه  
السلام قرار داد حتی امام حسن و امام حسین و امام  
سجاد تا امام زمان ارواحنا فدا، الان جایز نیست ما به  
امام زمان امیرالمؤمنین بگوییم حرام است چون

این لقب مال علی بن ابیطالب است حالا ما می بینیم که عجب! خلفای بنی امیه آمدند همین لقب امیرالمؤمنین را آمدند به خودشان نسبت می دهند خلفای بنی عباس آمدند این لقب را به خودشان نسبت می دهند خب این لقب لقب است ولی مال کیست؟ مال علی بن ابیطالب است بعد حالا ما می بینیم که عجب! مسائلی که مربوط به جای دیگر است، علم حجاب اکبر است بله ولی در مقابل امر الهی اگر قرار بگیرد نه برای روشن شدن راه، نه برای واضح شدن راه، نه این که انسان، جاهل و خر و نفهم بماند و از این علم برای راه خودش استفاده نکند! زهی جهالت و زهی نفهمی! اینها مال چیست؟ به خاطر این است که ما آمدیم به ظاهر پرداختیم و آن مسئله واقع که رسیدن به ملاکات و رسیدن به عقل است او را آمدیم فراموش کردیم عقل را گذاشتیم کنار! پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود! این که مال جای دیگر است آمدیم این جا زدیم. علم حجاب اکبر است آمدیم به این جا زدیم! یقین در همه جا هم خوب نیست! اصلا....!

پس در کجا خوب است؟ لازم نیست انسان به این مطالب فکر کند اینها بعد به او می‌رسد! خب بنده هم می‌آیم می‌گویم لازم نیست فکر کنیم چرا این ترجیح داشته باشد بر او؟ شما هم بیاید بگویند لازم نیست فکر کنید! هر کسی بیاید یک عده را دور خودش جمع کند بگویند آقا دلالت چیست؟ دلیل نمی‌خواهد حالا بیا بعد می‌بینی! آن وقت دیگر ببینید چه بلبشویی خواهد شد و دیگر سنگ روی سنگ بند نخواهد شد

انشاءالله امیدواریم که خداوند متعال قدمهای ما را در صراط خودش که صراط ائمه علیهم السلام است ثابت بدارد و افکار ما را تصحیح کند و مسیر ما را مسیر مستقیمی قرار بدهد و از آن چه که ما به او مکلف هستیم ما را به این طرف و آن طرف متمایل نکند. اگر بعضی از دوستان در این زمینه یا مطلبی دارند سوالی دارند در آن حدودی که مجلس اقتضا می‌کند به یکی دو سوال پاسخ می‌دهم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد